

شبنم سلطانی

۱

پشتِ قباله‌ام انداخت
کاج‌های سرزمینِ مادری‌ام را
به زبانِ من حرف می‌زد
با زبانی استخوان‌دار
پدر کنار دریا یا دریا کنار کفش‌هایم که آب برد
قطره‌های ماهیچه‌دار بر تکان‌های تنش

-سردته؟

-نه فقط مرده‌ام تا کمی گریه‌ات را تماشا کنم

مثل سوزشِ پوست
 وقتی که شعر خون می‌شود می‌زند بیرون از تن
 می‌ریزد روی هوا
 مثل فکر کردن به استوایی‌ترین ژاکتِ دنیا

لولا سرودِ در می‌شود
 در خیرِ مقدمِ باد
 و همه چیز تقصیرِ دیوارهاست
 که اگر نبودند
 من را کجا می‌زائید مادرم؟

از این دنیا که بروم همه چیز را با خودم خواهم برد
 طعمِ پرتقال
 و صدای قوطی‌های خالی را از ذهنِ خوب

به هر که من را نمی‌شناسد
 بگو
 مثل یک اتفاقِ مسخره
 که شعر را از هوا می‌گیرد و
 به دورن می‌کشد
 هنوز زنده‌ام.